

چگونه می توان با تلویزیون کنار آمد؟

رضا داوری اردکانی

ما چون جعبه تلویزیون را به سلیقه خود انتخاب می‌کنیم و می‌خریم و مالک رسمی آن هستیم، می‌پنداریم که مثل هر ملک دیگری می‌توانیم هر تصرفی که بخواهیم در آن بکنیم. این پندار از جهتی نیز درست است، زیرا ما می‌توانیم آن جعبه را بفروشیم یا آن را به کسی ببخشیم یا از خانه بیرون بیندازیم. ولی در هر صورت، دوباره باید دستگاه دیگری از این جعبه‌ها را (مقدم بر بسیاری از ضروریات دیگر زندگی) بخریم و به خانه بیاوریم. یعنی آنچه در اختیار ماست جعبه گیرنده است، ولی شاید ما اختیار داشتن و یا نداشتن تلویزیون را نداشته باشیم، یا معمولاً مردم قدرت صرف نظر کردن از آن را ندارند.

خانه امروز با خانه دیروز - که تلویزیون نداشت - بسیار فرق کرده است؛ خانه و زندگی امروز بدون تلویزیون قابل تحمل نیست. تلویزیون که آمد بشر زبان همزبانی را از یاد برده بود و با آمدن آن روابط و عادات و مشغولیتها و رفت و آمدها همه به تناسب عالم بی‌همزبانی تغییر کرد. اکنون اگر رادیو و تلویزیون نباشد چه پیش می‌آید؟ مسلماً بشر نمی‌تواند به روابط و مناسباتی که در سابق داشت بازگردد و برای اینکه بتواند تنهایی خود را تحمل کند، به تلویزیون نیاز دارد. الان اگر از اوصاف بشر بپرسند، شاید کسی بتواند بگوید که بشر عصر ما جاندار تماشاگر تلویزیون است.

مراد از این سخنان این نیست که ما هر چه از تلویزیون می‌بینیم می‌پسندیم و هیچ رأی و نظری در مورد برنامه‌ها نداریم. من با اینکه نگران سوء تفاهم هستم باید بگویم که نمی‌دانم چرا گاهی به نظرم می‌آید که نسبت ما

رادیو و تلویزیون دوست، هم صحبت، همدم و همخانه ما هستند و اگرچه ممکن است گاهی از آنها ناراضی باشیم، رهایشان نمی‌کنیم - یا درست بگوییم، آنها ما را رها نمی‌کنند - و ما هم نمی‌توانیم بدون آنها سرکنیم. رادیو و تلویزیون فقط همخانه و همدم مردمان نیستند بلکه از وقتی به خانه‌ای وارد می‌شوند، خانه و صاحبخانه چیز دیگری می‌شود. اصولاً هر چیزی از تکنیک جدید که وارد زندگی مردم شده، تغییر و تحولی در روابط و مناسبات میان ایشان پدید آورده و احیاناً دید و نگاهشان را تغییر داده است. درست است که ما رادیو و تلویزیون را از جایی که لوازم خانگی می‌فروشد می‌خریم و به خانه می‌بریم و اینها به یک اعتبار در زمره وسایل خانه هستند، اما با اهل خانه نسبتی دارند که با آن نسبت از دیگر وسایل خانه ممتاز می‌شوند.

مسلماً نوع وسایلی که ما در خانه داریم با نحوه زندگی ما مناسبت دارد، اما آن وسایل به جای ما فکر نمی‌کنند و تصمیم نمی‌گیرند و انتخاب نمی‌کنند. بسیارند کسانی که به میز، مبل، فرش و نقش دیوار خانه خود بسیار اهمیت می‌دهند و چه بسا که فکر و ذکرشان مشغول آن باشد. ولی نمی‌توان گفت که فرش و مبل، فکر آنها را راه می‌برد. مبل و میز و بخصوص یخچال که وارد خانه می‌شود، آداب، طرز نشست و برخاست، وضع تغذیه و نحوه و میزان خرید مواد غذایی تغییر می‌کند و این تغییر در شئون دیگر زندگی نیز مؤثر می‌افتد. اما هیچ‌یک از آنها اثر و اهمیت وسایل ارتباط جمعی و مخصوص تلویزیون را ندارند.

ما با پیدایش تلویزیون، در نسبتی با آن وارد شده‌ایم که آن نسبت را به آسانی و با اصلاحات جزیی و صوری نمی‌توانیم تغییر دهیم

برنامه‌های متفاوتی که از ایستگاههای مختلف پخش می‌شود، به میل و سلیقه خود چیزهایی را انتخاب کنند و اگر چنین نبود، این همه رقابت میان دستگاههای فرستنده وجود نداشت و تا این اندازه برای بهتر کردن برنامه و راضی نگاه داشتن مشتریان کوشش نمی‌شد.

بنابراین مشکل این است که اگر می‌توان برنامه‌های خوب و بد برای تلویزیون تهیه کرد و کسانی در این کار صاحب تخصص و مهارت می‌شوند و بعضی از آنان ذوق و ابتکار خاصی پیدا می‌کنند، چگونه می‌توان گفت که تلویزیون در اختیار ما نیست و بر ما حاکم است؟ اشکال به این صورت رفع می‌شود که ما میان وجود تلویزیون و ماهیت آن فرق بگذاریم؛ و تازه بعد از این تفکیک هم سوء تفاهم‌هایی پیش می‌آید، زیرا به یک معنی معمولاً مردمی که اهل تفکر نیستند چنین می‌اندیشند که اگر به فرض ما در امر وجود و عدم تلویزیون بی‌اختیار باشیم، تکلیف ماهیت آن به دست ماست و ما که جاعل ماهیت آن هستیم، آن را به هر صورت که بخواهیم درمی‌آوریم. به عبارت دیگر، به فرض اینکه ما محکوم به داشتن تلویزیون باشیم، مجبور نیستیم که هر برنامه‌ای را تماشا کنیم بلکه چیزی را که خود می‌خواهیم و می‌پسندیم برمی‌گزینیم و تماشا می‌کنیم. البته که دایره انتخاب ما با افزایش ساعات برنامه‌ها و تعداد فرستنده‌ها وسیع‌تر می‌شود. در این صورت طبیعی است که می‌توان در باب رادیو و تلویزیون مطلوب فکر کرد.

این مطالب در جای خود درست است اما درست نیست که تصور شود که ما محکوم به داشتن تلویزیون هستیم ولی تعیین ماهیت آن به دست خودمان است و این ماهیت با تصرف ما خوب و بد و به طور کلی مشکک می‌شود. اتفاقاً تغییری که معمولاً ما می‌توانیم بدهیم در وجود تلویزیون است نه در ماهیت آن، یعنی ما با پیدایش تلویزیون با آن در نسبتی وارد شده‌ایم که آن نسبت را به آسانی و با اصلاحات جزئی و صوری نمی‌توانیم تغییر دهیم. ولی چه بسا که در دو طرف نسبت تغییری به وجود می‌آید. منتهی ما کمتر به نسبت نظر می‌کنیم و بیشتر به دو طرف نسبت که ما و رادیو و تلویزیون باشیم توجه داریم. چنانکه بیشتر از تأثیر تلویزیون در افکار و اخلاق و رفتار می‌گوییم و به بهتر کردن تلویزیون

با تلویزیون همان است که ایوان کارامازوف در رمان داستایوسکی با شیطان داشت: شیطان وقتی وارد اتاق ایوان می‌شود، ایوان با او عتاب و خطاب می‌کرد و شیطان ناچار می‌شد از نزد او برود. اما به محض اینکه شیطان بیرون می‌رفت، ایوان پریشان می‌شد؛ او به مصاحبت شیطان نیاز داشت، من نمی‌گویم تلویزیون شیطان است. اما هر چه هست ما از آن گله و شکایت بسیار داریم. وقت ما را می‌گیرد و نمی‌گذارد بچه‌ها درس بخوانند، برنامه‌های بد و نامناسب دارد؛ اما بدون تلویزیون هم نمی‌توانیم باشیم.

تلویزیون اکنون تنها به ما اطلاعات لازم برای زندگی در جامعه متجدد و پُست مدرن نمی‌دهد، بلکه تعیین می‌کند که مهم چیست و چه چیز بی‌اهمیت است و مطلوب و غیرمطلوب کدام است. طرز لباس پوشیدن و آداب معاشرت را نیز تلویزیون معین می‌کند. حتی پاسخ دادن به این پرسش که صدا و سیمای مطلوب کدام است، خود به خود دانسته و ندانسته، احیاناً به عهده تلویزیون گذاشته می‌شود. در این صورت دیگر نمی‌توان تلویزیون را وسیله انگاشت. وسیله چیزی است که آدمی به اختیار آن را برای رسیدن به یک مقصد و مقصود بکار می‌برد. ما از تماشای تلویزیون چه مقصودی داریم؟ مقصود ما تماشاست. به این معنی، تلویزیون خود مقصد و هدف است.

با این حال می‌دانیم که تلویزیون برنامه‌های بد و خوب دارد. برنامه‌هایی که با مهارت و ظرافت تهیه می‌شود و در بعضی موارد آثار ناشی‌گری و بی‌سلیقه‌گی در تهیه آنها پیداست. تلویزیون بدآموزی دارد اما ممکن است برنامه‌های آن را طوری ساخت که آثار تربیتی خوب بر آن مترتب شود. همچنین می‌توان از طریق تلویزیون مطالب بسیار خوب و لازم علمی را آموخت. در این نکته هم تردید نیست که ما می‌توانیم برنامه‌های تلویزیون را تغییر دهیم و اصلاح کنیم و این کاری است که همه مؤسسات رادیو تلویزیونی انجام می‌دهند. یعنی تمام مؤسسات رادیو تلویزیونی مراکز نظرسنجی دارند و میزان رضایت و نارضایتی شنوندگان و بینندگان را اندازه می‌گیرند و برنامه‌های خود را با رعایت نظر بینندگان تغییر می‌دهند. شنوندگان و بینندگان نیز می‌توانند میان مطالب و

رادیو و تلویزیون از اجزاء مقوم عالم کنونی است و جای خاصی در آن دارد و اگر نبود این عالم علیل و ناقص الخلقه بود



می‌اندیشیم و البته در این راه به نتایج عملی مهم می‌رسیم. اما باید دید با تغییراتی که در دو طرف نسبت پدید می‌آید، آیا اصل نسبت هم دگرگون می‌شود یا نه. این یک مطلب فلسفی است. کسانی که نسبت را فرع بر وجود مضاف و مضاف‌الیه می‌دانند، به نسبت اهمیت نمی‌دهند. اما در مقابل آنان، گروهی دو طرف نسبت را چندان مهم نمی‌شمارند و هر دو را محکوم حکم نسبت می‌دانند. مارشال مک لوهان که می‌گفت وسیله پیام است، مخالف استفاده از تلویزیون نبود و اصلاح آن را منکر نمی‌شد. او خود کارشناس وسایل سمعی بصری بود. با این حال معتقد بود که حدود تصرف ما در دایره نسبتی که با تلویزیون داریم محدود است. یعنی ما نمی‌توانیم ماهیت آن را تغییر دهیم و با آن هر چه می‌خواهیم بکنیم.

قبلاً اشاره کردیم که تکنیک جدید وسیله‌ای نیست که برای رسیدن به مقصدی فراهم شده باشد. تکنیک عین قدرت است نه پاسخ به مسئله و مشکل. مگویید که تکنیک راهها را کوتاه و حل بسیاری از مسائل را آسان کرده است. من منکر این نیستم، بلکه از اصل و ماهیت تکنیک سخن می‌گویم. مقصود این است که پیدایش تلویزیون گرچه با پیشرفت علم و در مرحله‌ای از این پیشرفت صورت گرفته است، اما پاسخ به یک مسئله علمی و نتیجه سعی در رفع یک مشکل عملی نبوده است. تلویزیون امکانات ما را در عالمی که در آن بسر می‌بریم، افزایش داده است. یعنی این طور نبوده است که روزی ناگهان کسانی به فکر افتاده باشند که فی‌المثل برای ایجاد مشغولیت یا رساندن خبر، پیام و... وسیله‌ای بسازند و آن وسیله صرفاً در خدمت ابلاغ پیامها و رساندن اطلاعات باشد. چون رادیو و تلویزیون وسیله ابلاغ و ارسال پیام و اطلاعات است، به اشکال می‌توان پذیرفت که برای این مقصود اختراع نشده باشد. حتی اگر بگوییم که داشتن اطلاعات در جامعه جدید یک امر ضروری شده است و این ضرورت پیدایش وسایل مخابراتی جدید را اقتضا کرده است، ظاهراً دعوی مدعی را اثبات کرده‌ایم زیرا سخن این بود که اختراع تلویزیون در پاسخ به یک مسئله نظری یا برای رفع بعضی مشکلات عملی نبوده است. اما بعد گفتیم که اطلاعات و وسایل اطلاع‌رسانی از ضروریات عالم کنونی است؛ پس لابد نیاز به

اطلاع‌رسانی، انگیزه پدید آوردن وسایل بوده است. رفع این تناقض دشوار نیست زیرا نیازی که اثبات کردیم نیاز عالم بود نه نیاز اشخاص، و نیازی که منکر شدیم نیاز ناشی از مواجهه با مسائل و همچنین نیاز نفسانی بود. عالم جدید بدون اطلاعات و وسایل مخابراتی کنونی دوام نمی‌یابد. رادیو و تلویزیون از اجزاء مقوم عالم کنونی است و جای خاصی در آن دارد و اگر نبود، این عالم علیل و ناقص الخلقه بود. (اکنون هم عالم علیل است اما علت آن نقص عضو نیست.) البته ممکن است بگویید که این عالم چیزهای خوب بسیاری را نیز فاقد است و هیچ علمی نیست که همه چیز را به کمال داشته باشد. پس آیا باید تمام عوالم را ناقص الخلقه دانست؟ وقتی می‌گوییم اگر عالم جدید تلویزیون نداشت ناقص الخلقه بود مراد این است که تلویزیون در قوام آن مؤثر است و حال آنکه مثلاً عالم یونانی یا رومی برای اینکه موجود باشد به تلویزیون نیازی نداشت؛ به عبارت دیگر، باید فرق گذاشت میان چیزهایی که ما می‌گوییم خوب است که یک تاریخ و یک

ما در صورتی می‌توانیم

برنامه‌های خوب برای تلویزیون تهیه کنیم

که روابط و مناسبات و گوش و زبان عالم را بشناسیم

می‌کوشند که برنامه‌های بهتری تهیه کنند و با توجه به این امر است که می‌توانیم از تلویزیون مطلوب سخن بگوییم. زیرا هر کس که در صدد اصلاح برمی‌آید، حتی اگر به صورت مبهم هم باشد، یک صورت ایده‌آل را در نظر دارد. این صورت مطلوب و تلویزیون خوب چیست و چگونه می‌توان آن را فراهم کرد؟

تلویزیون خوب شرایطی دارد و از آن شرایط جدا نمی‌شود؛ یعنی حداقل این است که ناآشنایان با عالم تلویزیون نمی‌توانند برای آن برنامه تهیه کنند. فی‌المثل اگر گردانندگان تلویزیون بخواهند فارغ از عالمی که در آن بسر می‌برند - اگر بتوانند فارغ باشند - آنچه را خود دوست می‌دارند و می‌پسندند پخش کنند، شکست می‌خورند. آنها حتی اگر اهل صلاح و فضیلت و معرفت باشند و بخواهند با تلویزیون صرفاً درس معرفت بدهند، موفق نمی‌شوند. اگر فکر کنیم که می‌توانیم در شرایط کنونی تلویزیونی داشته باشیم که سراسر درس معرفت و فضیلت بدهد و حکمت بیاموزد و تمام گفتارها را با نکات پند و عبرت بیامیزد، بهتر است از این فکر منصرف شویم و از این حسن نیت و پاکی ضمیر برای شناخت امکانات و وضع خود استمداد کنیم و راه استفاده از امکانات را بشناسیم.

از این سخن ممکن است استنباط شود که باید به دنیای موجود و رسوم آن تسلیم شد و چون تلویزیون ابتدا در غرب پدید آمده و رسوم برخورداری از آن را غربی‌ها وضع کرده‌اند، ما هم باید کورکورانه از آنها پیروی کنیم. البته کمتر تلویزیونی می‌تواند تمام برنامه‌هایش را خود تهیه کند و اگر خواهد همه را نیز از خارج بخرد، کارش دشوار می‌شود. یک تلویزیون نسبتاً موفق بیشتر برنامه‌هایش را با امکاناتی که در اختیار دارد فراهم می‌کند و در صورتی کارش رونق می‌گیرد که امکانات کافی داشته باشد و بداند که از آن امکانات چگونه می‌توان استفاده کرد. این امکانات را چگونه و از کجا باید فراهم کرد؟ و مگر نه این است که باید با عالم خاص تلویزیون هماهنگ شد تا بتوان تلویزیون خوب داشت؟

این هماهنگی مفهوم مبهمی است؛ زیرا ممکن است از آن چنین برداشت شود که باید از غرب تقلید کرد. به طور کلی یک سازمان رادیو تلویزیون در دنیای کنونی سه

عالم آنها را داشته باشد، و چیزهایی که وجودشان مقتضای ذات آن عالم است. مثلاً پای‌بندی به فضایل خوب است اما از لوازم ذات عالم متجدد نیست. حال آنکه علم جدید نمی‌تواند از این عالم منفک شود. حتی کسی ممکن است بگوید در عالم جدید مهر نیست، عشق نیست، هنر بزرگ مرده است، بشر تنهای تنهاست. اینها مسلماً نقص است اما این نقصها نقص کلی است و در قیاس با عوالم دیگر و در تذکری که بشر پیدا می‌کند، آشکار می‌شود؛ ولی نقص یک عضو در ارگانیسم چیز دیگری است. تلویزیون جزئی از این عالم است. اگر عالم کوچک نشده بود و تاریخ ما تاریخ واحد جهانی نبود و هر منطقه فرهنگی صرفاً به اطلاعات و خبرهای خاص خود گوش می‌کرد و نیازمند خبر همه جا و همه چیز نبود، رادیو و تلویزیون هم یا به وجود نمی‌آمد یا یک امر تفتنی می‌بود؛ خبر با صرف وجود گوینده‌خبر و مخبر پدید نمی‌آید؛ خبر شنونده می‌خواهد. همه مردم شنونده هر خبری نیستند؛ هر کس خبر عالم خود را می‌شنود. تلویزیون هم اطلاعات و اخبار عالم کنونی را برای اهل این عالم پخش می‌کند؛ و به همین جهت مؤثر است و می‌توان از آن استفاده کرد.

ما هم در صورتی می‌توانیم برنامه‌های خوب برای تلویزیون تهیه کنیم که روابط و مناسبات و گوش و زبان عالم را بشناسیم. یعنی ما که برنامه‌های تلویزیونی می‌سازیم غیر از آدمهای قبل از تاریخ تلویزیون هستیم. ما در نظم عالمی وارد شده‌ایم که حتی نیازهای ما نیز به تبع این نظم معین می‌شود. یکی از این نیازها، نیاز به تلویزیون است و تلویزیون می‌تواند آینه نیازهای دیگر باشد. درست است که در همه جا کسانی هستند که از برنامه‌های تلویزیون اظهار ناراضی می‌کنند، اما این ناراضیها نمی‌توانند تلویزیون را از خانه خود بیرون بیاورند. حتی ناراضی آنان دلیل بر نیازشان است و به هر درجه که ناراضی شوند باز هم تلویزیون را نگاه می‌دارند و به آن نگاه می‌کنند. ناراضی بودن از برنامه تلویزیون مستلزم توقع اصلاح و بهبود آن است و هرگز نمی‌توان برنامه‌هایی ترتیب داد که بی‌عیب و نقص باشند. یعنی در هیچ‌جا برنامه‌ای ایده‌آل یافت نمی‌شود و نمی‌توان تهیه کرد. مع‌ذلک گردانندگان رادیوها و تلویزیونها همواره

یک تلویزیون خوب با اداره خوب و مدرسه خوب و ترافیک خوب ملازمت یا حداقل مناسبت دارد

مناسبت دارد. اگر نقص در جایی باشد - و باید اصلاح شود - تلویزیون می‌تواند واسطه خوبی باشد.

من در شرایط فعلی بهبود تلویزیون را در این می‌دانم که به مسائل و مشکلات زندگی مردم بپردازد. درس و مدرسه در همه جا مهم است اما برای ما که تقریباً ثلث جمعیت کشورمان محصل مدرسه‌اند، اهمیتش بیشتر است. تلویزیون در امر آموزش به دانش‌آموزان چندان کمک نمی‌کند - که وظیفه اصلی تلویزیون اصولاً آموزش مطالب درسی نیست - بلکه باید مشکلات امر آموزش و پرورش را در حدی که بتوان به حل آن پرداخت مطرح کند و مسلماً می‌تواند در به هم پیوستن همت‌ها برای ادای چنین امر مهمی نیز اثر داشته باشد. اما اگر اصلاح آموزش

وضع می‌تواند داشته باشد. یکی وضع تلویزیونهای کشورهای غربی و عالم به اصطلاح توسعه یافته، و دیگر وضع تقلید و تسلیم و وابسته شدن به هر چه که از کانالهای تلویزیون غرب پخش می‌شود؛ اما وضع سوم چه می‌تواند باشد؟ مگر غیر از این دو وضع، وضع دیگری می‌توان تصور کرد؟ دارندگان تلویزیون یا خود سازنده و اداره کننده‌اند یا خریدار مقلد و مصرف کننده صرف. آری وضع دیگر، وضع احتیاط و آماده بودن است. در این وضع با رادیو و تلویزیون کنار می‌آیم بی‌آنکه مقهور آن باشیم، زیرا می‌دانیم که نمی‌توانیم از تلویزیون صرف‌نظر کنیم و اگر باید آن را داشته باشیم چرا صورت خوب و بهترین صورت آن را نداشته باشیم؟

ظاهراً بسیار مشکل است که آدمی در عالمی بسر برد که با آن عالم یگانه نباشد و مشکل‌تر این است که بخواهد با شأنی از شئون این عالم کنار آید. من فعلاً در مورد این مسئله بسیار دشوار بحث نمی‌کنم و صرفاً برای اینکه امکان وضع سوم را تا حدی روشن سازم، می‌گویم ما که نمی‌خواهیم علم، نظم سیاسی و اداری و ترتیبات آموزش و ترافیک و بازار را رها کنیم؛ یک تلویزیون خوب با اداره خوب و مدرسه خوب و ترافیک خوب ملازمت یا حداقل



علامت زده‌اند که اتومبیلها توقف نکنند؛ اما همه مسافران در همان جای ممنوع ازدحام می‌کنند و اتومبیلها هم همانجا می‌ایستند و اشخاص را سوار و پیاده می‌کنند. خط‌کشی خیابانها و جاده‌ها تقریباً در نظر رانندگان امر زائدی است و از چپ به راست و از راست به چپ رفتن یک امر عادی شده است. بگذریم از اینکه کم نیستند کسانی که از لابلای اتومبیلها راه خود را باز می‌کنند و نظم خیابان و آرامش اعصاب مردم را بر هم می‌زنند و وضع عصبی رانندگان دیگر را مختل می‌سازند. (من هرگز ندیده‌ام که پلیس کاری به اینها داشته باشد. پلیس کم خطرترین و البته شایع‌ترین تخلفها را می‌بیند و متخلف را جریمه می‌کند.)

تلویزیون می‌تواند از صحنه‌های زشت ترافیک که در همه اوقات شبانه‌روز در همه خیابانها وجود دارد فیلمبرداری کند و این صحنه‌ها را، البته با حضور مأمور

و پرورش و تغییر نظام اداری ابتدا باید به نظر محققان و متفکران و صاحب نظران برسد، اموری وجود دارد که طرح آن آسان‌تر است؛ شاید نتایج آن هم زودتر آشکار شود. امتحان ورودی دانشگاهها و ترافیک مثال خوبی است. همه دانش‌آموزان دبیرستانی علاقه دارند که به دانشگاه بروند و اگر راهها باز بود، اکثریت داوطلبان به دانشکده‌های پزشکی و فنی می‌رفتند. در ظاهر این روحیه نشانه کمال طلبی و مصلحت‌بینی است، اما در حقیقت حاکی از یک بیماری اجتماعی و فرهنگی است. شاید صدا و سیما بتواند در این باب به مردم توجه و تذکر بدهد اما در مسائلی مثل ترافیک کار آسان‌تر است.

در ترافیک فعلی مردمی که در برخورد با یکدیگر معمولاً جانب ادب را فرو نمی‌گذارند، در خیابان، چهارراه و میدان، چه پیاده باشند چه سواره و چه منتظر اتومبیلی باشند که آنان را به مقصد برساند، رعایت هیچ قانونی نمی‌کنند. رانندگان اتومبیلها با قوانین و قواعد رانندگی انس و هماهنگی ندارند و به هر جا بتوانند می‌روند و هر جا بتوانند توقف می‌کنند. گاهی در کوچه و خیابان نمایش دیوانگی می‌دهند و گمان می‌کنند که مشغول هنرنمایی هستند. پیاده‌ها کاری به این ندارند که خیابان معبر اتومبیل است. گاهی چنان با طمأنینه و وقار در عرض خیابان راه می‌روند که گویی در حیاط خانه خود به قدم زدن مشغولند. رادیو و تلویزیون در این مورد چه می‌تواند بکند؟

آسان‌ترین کار این است که خیرهای ترافیک را منتشر کند و قواعد را تعلیم دهد و خطرهای تخلف از قواعد را بگوید. اینها گرچه لازم است، ولی وظیفه خاص پلیس راهنمایی و رانندگی است که به هر طریق باید آن را انجام دهد و البته از تلویزیون هم استفاده می‌کند. اما کار تلویزیون چیز دیگری است. پلیس وظایف اداری و انتظامی خود را انجام می‌دهد و البته باید به فکر بهبود امور باشد. اما تلویزیون زبان دیگر و امکانات وسیع‌تری دارد. این که یک مأمور رسمی بیاید و به زبان رسمی و خشک قانون، به مردم تذکر دهد که قواعد را رعایت کنند، درد اصلی و اساسی را درمان نمی‌کند. مقررات را معمولاً هر کس که گواهینامه رانندگی می‌گیرد کم و بیش می‌داند و عیب ترافیک ما از نداشتن مقررات نیست. سر هر چهارراه



کنار آمدن با رادیو و تلویزیون، موقوف به این است که از توهم در مورد وسیله بودن آن خارج شویم

باشند، و مخصوصاً قصد انکار وجود بزرگی و شرف در نهاد آدمها نداریم. اما اگر داستان نویس می خواهد قدیس را قهرمان کند یعنی قهرمانی و قدیس بودن را در وجود کسی جمع کند، باید راهی را که در آن شخص به قهرمانی و به مقام قدیسی می رسد نشان دهد و طریق مجاهده اش را رسم کند؛ بشری که میل و هوی و شهوت ندارد، قهرمان نیست، فرشته است. نویسنده در محیطی که کاملاً سیاسی است، می خواهد نظار کند که به سیاست کاری ندارد؛ یا چنان وانمود می کند که قهرمان شدن مثل آب خوردن است و هیچ زحمت ندارد. ریشه این عیبها نیز در عیب بزرگ تری نهفته است و آن اینکه گاهی نویسنده ملاحظات را راهبر خود کرده است و مشهورات را بر طبق ملاحظات تنظیم می کند، نه اینکه به درک و کشف هنری نایل شده باشد.

اما چنانکه اشاره کردیم، با تحوّل که در شعر و هنرها پدید آمده است می توان امیدوار بود که این وضع تغییر کند و توجه کنیم که ما در وضع احتیاط و مدارا و کنار آمدن با تلویزیون به مدد هنر و شعر نیاز بسیار داریم و... کنار آمدن با رادیو و تلویزیون موقوف به این است که از توهم در مورد وسیله بودن آن خارج شویم و بکشیم که از امکانات آن به بهترین صورت ممکن استفاده کنیم و البته آگاهی به این امکانات گار آسانی نیست.



راهنمایی و نه به زبان آمرانه یا خشک و رسمی او، تحلیل کند و اگر در این تحلیل مثلاً این نتیجه به دست آید که راننده و پراژدهنده با عالم رانندگی بیگانه است و عقل و ادب کافی ندارد، پروایی نداشته باشد که با زبان تنبیه و تذکر آن را بگوید. لازم نیست که ما به حقانیت عالم غرب اعتقاد داشته باشیم تا به قواعد و قوانین ترافیک گردن بگذاریم. مطلب این است که اگر ترافیک داریم باید از نظم و قانون آن متابعت کنیم. از این قبیل موارد و مثالها فراوان است.

در جای دیگری که می توان با تلویزیون کنار آمد، برنامه کودک و برنامه فیلم و تئاتر و نمایش است. برنامه کودک احتمالاً از پرشونده ترین و پربیننده ترین برنامه های رادیویی و تلویزیونی است و معمولاً در آن از خشونت ظاهر و بدآموزی صریح چیز چندانی یافت نمی شود. در این برنامه ها معمولاً و به طور کلی کوشش می شود که کودک را با دنیایی که بیشتر رمانتیک است، آشنا و سازگار سازند. عیب این برنامه ها این است که بیشتر صورت رمانتیک دارد اما با همین صورت رمانتیک است که می توان سنن و آداب و اخلاق خوب را نشان داد. بعد از انقلاب در برنامه های رادیو و تلویزیون ما و بخصوص در برنامه کودک و فیلم و نمایش تحوّل پیدا شده است. این تحوّل به سمت نجابت و احتیاط و آزر است. تلویزیون تقریباً مطلب خلاف اخلاق به کودکان نمی گوید. فیلم بد و فاسد و خشن نشان نمی دهد و نمایشهای آن گرچه گاهی سبک و سطحی و تصنعی است، اما می توان به بهبود آن امیدوار بود.

یک مشکل نمایشها و سریالهای تلویزیون این است که این سریالها انتزاعی است. ما دو قسم نمایش تلویزیونی داریم. یکی نمایش آدمهایی که شیفته انقلابند و وجود آنها عین معرفت است و به هیچ چیز جز حق نمی اندیشند، خوبند و هیچ چیز به خوبی آنان خدشه وارد نمی کند و بدی در وجود آنها هیچ راهی ندارد. یک نمونه آدمی که در تلویزیون نشان داده می شود همین آدمهای خوب و پاک و شریف، بلکه عین خوبی و پاکی و شرفند. قسم دیگر آدمهای لاپابالی و فارغ از سیاستند که بهترین آنها به کفتر بازی و حلّ جدول و... مشغولند. نه اینکه آدمها خلق و خوی مشخص و روان شناسی خاص نداشته